

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید امنیت هادی جوان دلاور که در آتش چهارشنبه‌سوری سال ۹۲ سوخت و به شهادت رسید

هادی شهید شد تا از حق الناس دفاع کند

علیرضا محمدی

چهارشنبه‌سوری یا چهارشنبه‌سوزی؟ مسئله این است. فرهنگی باستانی که اکنون دستخوش بدعت‌های بسیاری شده و شامگاه آخرین سه‌شنبه سال، بسیاری از شهرهای بزرگ کشورمان را به تعطیلی می‌کشاند. اما این شب بمباران حق الناس‌ها و هتک حرمت شئونات و ارزش‌ها، شسب خاطره‌ها هم است. خاطره ترساندن پیرمرد همسایه و بقالی‌سر کوچک و خنده‌ها و قهقهه‌هایی که بهای هر کدماشان را دلی ترسان و چشمی لرزان می‌پردازد. چهارشنبه‌سوری شب خاطره‌های تلخ و شیرین توأم است. لاقل برای خانواده ستوان دوم شهید هادی جوان دلاور که اینگونه است. تلخ است مانند حکایت تازه دامادی که تنها دو ماه بعد از نامزدی‌اش به کما رفت و شیرین مثل شهادت هادی که جان خود را فدای امنیت من و تو کرد و شامگاه ۲۸ اسفند سال ۹۲ بر اثر اصابت بمب دست‌ساز یکی از ارادل منطقه نواب تهران، پس از مدتی کما به شهادت رسید. در ایامی که صدای انفجار ترقه‌ها به پیشواز چهارشنبه‌سوری دیگر رفته است، گفت و گویی با جعفر جوان دلاور برادر شهید انجام داده‌ایم که ماحصلش را پیش رو دارید.

اغلب شهدا خانواده‌های دارند که تربیت‌شان آنها را به سوی شهادت سوق می‌دهد، خانواده شما چطور بود؟
ما چشم که باز کردیم، خودمان را در یک خانواده مذهبی دیدیم. به برکت وجود پدر و مادرمان، اهالی محله (منی سرتی جی) پدر و من و برادرانم را به عنوان خادم امام حسین(ع) می‌شناسند. قرار گرفتن در همین مسیر باعث شد که بنده برای مدتی مدیر فرهنگی امامزاده معصوم(ع) باشم. هادی در خانواده‌ای پرورش یافت که علاوه بر تقید مذهبی، اغلب اقوامش در دوران دفاع مقدس به جبهه رفته بودند. مثل پدر معومیم یا یکی دیگر از عموهایم و البته پدرم که جوشکار ماهری بود و در نصب پل روی رودخانه ارنده، به اندازه خودش سهمی آدا کرده بود. همه اینها روی روحیه و تربیت هادی اثر گذار بودند.

خودش چطور پچه‌ای بود، از شما کوچک‌تر بود؟
من پسر اول خانواده هستم و ۱۰ سال از هادی که متولد ۱۱ آذرماه ۱۳۳۳ بود، بزرگ‌ترم. هادی ته‌تغاری خانواده بود، اما منشش از همه ما بزرگ‌تر بود. لاقل سعادت که در شهادت‌یافت انتظور نشان می‌دهد. وقتی برمی‌گردد و به زندگی ۲۹ ساله‌اش نگاه می‌کنم، می‌بینم که او نشانه‌های شهادت را داشت. هادی در دوران تحصیل و قبل از اینکه بیلبش را بگیرد، نسبت به ما تقید مذهبی بیشتری داشت. یکی همیتی در محله‌مان زنگ‌تر بود و آن قدر همت به خرج داد که تابلویی برای هیئت دست و پا کرد. الان همان تابلو باقی مانده و یادگاری از او است. ما یک خانه سه طبقه داریم و فرزندنام اول پدر و مادرم و طبقه دوم من و همسرم فرزندنام زدگی می‌کنیم. هادی وقتی که خسته و کوفته‌ام سرکار می‌آمد اولین حرفش این بود که اول نماز می‌خوانم بعد شام می‌خورم. خیلی از شب‌ها و را می‌دیدم که عیای سوغاتی پدرمان از حجه عمره را روی دوشش می‌انداخت و نماز می‌خواند. قصد من اغراق نیست. هر آنچه را دیدم‌ام می‌گویم. به نظر من لاقل شهادت بود.

چهارشنبه‌سوری سال ۹۲ بود. من در امامزاده معصوم(ع) بودم که تقریباً ساعت یک ربع به هفت غروب زنگ زد به هادی و گفتم بیا حجت‌سوزی برویم. گفت سر بست هستم و نمی‌توانم ترک مسئولیت کنم. هادی نسبت به انجام وظیفه‌اش حساس بود و کارش را همیشه در اولویت می‌گذاشت. حتی دو تا خودکار در جیبش می‌گذاشت که مبادا از خودکار بیت‌المال استفاده شخصی بکند. به هر حال آن شب من خانه آمدم و تقریباً یک ربع به ۱۰ شب بود که کسی زنگ زد و گفت شما برادر آقا هادی هستم؟ گفتم بله و گفت همکارش است و هادی مجروح شده. برادرم قبلاً هم حین انجام مأموریت دو بار مجروح شده بود. یکبار وقتی که یک قاچاقچی به او پیشنهاد رشوه داده و نپذیرفته بود. در تعقیب و گریز بدم آن قاچاقچی با موتور زمین خورده و رانویس مجروح شده بود. بار دیگر



همان سربازی امام زمان(عج) بود. وقتی حادثه برای برادرم اتفاق افتاد و به کما رفت، همکارانش کیفیتش را به من تحویل دادند. محتویات داخلش که روی تصویر شهید همت بود. هادی به این شهید بزرگوار ارادت زیادی داشت و کلاً به شهیدای دفاع مقدس عشق می‌ورزید. هادی از نوجوانی با بسیج محله‌مان در ارتباط بود. هادی که وقتی به شهادت رسید، بسیجی‌های مسجد امیرالمؤمنین(ع) قاب عکس او را به عنوان شهید پایگاه خودشان، در مسجد نصب کردند. اینکه می‌گویم هادی لاقل شهادت بود، برای این است که زمینه‌هایش را داشت. تقید مذهبی، ارتباط قلبی با شهدا و از همه مهم‌تر محبت و احترام زیادش به پدر و مادرمان که باعث خیر و برکت زندگی‌اش شده بود. هر روز صبح که می‌خواست سر کار برود، حتماً باید مادرم او را دعا می‌کرد. اگر هم حضور امکان عا نبود، زنگ می‌زد و از مادر می‌خواست برایش دعا کند. دعای مادرم برای ما و خصوصاً هادی این بود که «الهی دستت به خاک بنزد طلا بشود». دعای خیر مادر حتماً برآورده می‌شود. چه چیزی بهتر از شهادت که نصیب هادی شد.

از روز حادثه بگویید، چطور این اتفاق افتاد؟
چهارشنبه‌سوری سال ۹۲ بود. من در امامزاده معصوم(ع) بودم که تقریباً ساعت یک ربع به هفت غروب زنگ زد به هادی و گفتم بیا حجت‌سوزی برویم. گفت سر بست هستم و نمی‌توانم ترک مسئولیت کنم. هادی نسبت به انجام وظیفه‌اش حساس بود و کارش را همیشه در اولویت می‌گذاشت. حتی دو تا خودکار در جیبش می‌گذاشت که مبادا از خودکار بیت‌المال استفاده شخصی بکند. به هر حال آن شب من خانه آمدم و تقریباً یک ربع به ۱۰ شب بود که کسی زنگ زد و گفت شما برادر آقا هادی هستم؟ گفتم بله و گفت همکارش است و هادی مجروح شده. برادرم قبلاً هم حین انجام مأموریت دو بار مجروح شده بود. یکبار وقتی که یک قاچاقچی به او پیشنهاد رشوه داده و نپذیرفته بود. در تعقیب و گریز بدم آن قاچاقچی با موتور زمین خورده و رانویس مجروح شده بود. بار دیگر

برمی‌گردد. غلش را پرسیدیم گفت بعضی‌ها آنجا مثل نقل و نیات قسم دروغ می‌خورند تا جنسی را معامله کنند. من نمی‌خواهم از اسامی مقدس برای نان در آوردن سوءاستفاده کنم. بنابراین به نیروی انتظامی رفتم و همان ماندگار شد. مادرم همیشه دعایش می‌کرد که دوست دارم سرباز امام زمان(عج) باشی. دیدن هادی نسبت به خدمت در نیروی انتظامی مثل همان سربازی امام زمان(عج) بود.

در صحبت‌هایتان گفتید روحیات برادران تان طوری بود که لایق شهادت باشد؛ هادی به شهید یا شهید خاصی علاقه داشت؟
وقتی حادثه برای برادرم اتفاق افتاد و به کما رفت، همکارانش کیفیتش را به من تحویل دادند. محتویات داخلش که روی تصویر شهید همت بود. هادی به این شهید بزرگوار ارادت زیادی داشت و کلاً به شهیدای دفاع مقدس عشق می‌ورزید. هادی از نوجوانی با بسیج محله‌مان در ارتباط بود. هادی که وقتی به شهادت رسید، بسیجی‌های مسجد امیرالمؤمنین(ع) قاب عکس او را به عنوان شهید پایگاه خودشان، در مسجد نصب کردند. اینکه می‌گویم هادی لاقل شهادت بود، برای این است که زمینه‌هایش را داشت. تقید مذهبی، ارتباط قلبی با شهدا و از همه مهم‌تر محبت و احترام زیادش به پدر و مادرمان که باعث خیر و برکت زندگی‌اش شده بود. هر روز صبح که می‌خواست سر کار برود، حتماً باید مادرم او را دعا می‌کرد. اگر هم حضور امکان عا نبود، زنگ می‌زد و از مادر می‌خواست برایش دعا کند. دعای مادرم برای ما و خصوصاً هادی این بود که «الهی دستت به خاک بنزد طلا بشود». دعای خیر مادر حتماً برآورده می‌شود. چه چیزی بهتر از شهادت که نصیب هادی شد.

از لرنش صدایتان مشخص است که هنوز از فقدان برادر در رنج هستید. به عنوان برادر بزرگ‌تر چه حسی نسبت به او داشتید؟
وقتی که قرار شد برای هادی استین بالا بزنیم، پدرم مرا وکیل کرد که همه کارهای او را انجام بدهم. صحبت‌ها و تحقیق‌ها و بله برون و از این حرف‌ها، نهایتاً هادی ۱۸/۹۲۱۰، یعنی تنها دو ماه قبل از حادثه، عقد کرد. روز عقده‌اش آمد با من روبرویی کرد و به خاطر تلاش‌هایم برای وصلتش

طراح:علیرضا سجادی فر | شماره ۴۷۷۳

از راست به چپ

- ۱- متعلق - سرگردان و نامشخص بودن وظیفه
- ۲- سمنیار - ترس ناشی از احساس عظمت خدا - خوابگاه
- ۳- واحدی - نوعی ورزش که با شرکت دو نفر یا دو گروه دو نفره به وسیله راکتی شبیه راکت تنیس و توپی کوچک و لاستیکی در سالتی مخصوص بازی می‌شود - نوعی آچار
- ۴- ورود فرانسه - ارسباران قدیم - بخار دهان
- ۵- مقابل پهنای - نهی کننده - مغرور
- ۶- وقتی پس می‌شود باید فرار کرد - از شخصیت‌های کتاب بی‌نویان و ویکتور هوگو - جاوید
- ۷- صفت تمام موجودات به جز ذات الهی - شهر مفر فرماندهی حزب نازی در دوران هیتلر - حیوان نجیب
- ۸- پیامبری که بیماران را علاج از شفا می‌داد - اب‌نما - به خاطر
- ۹- سینه انسان - اثر نیما یوشیج - سرزنش
- ۱۰- عید قربان - سبز مایل به سیاه - صدای مهیب
- ۱۱- یار کارتونی «پت» - صفت آهو - در سابق به کلانتری گفته می‌شد
- ۱۲- گلابی - جامش معروف است - پادشاه سابق عربستان - درون دهان
- ۱۳- درخت خوش قد و بالا - بال - صورت فلکی نیمکره شمالی آسمان - خدمتکار پیر
- ۱۴- نوعی طلاق - زادگاه اینشتین - مدل نمایش لباس
- ۱۵- مبلغ کرایه خانه - تیم فوتبالی در ایتالیا

از بالا به پایین

- ۱- پیامبر گرامی اسلام و حضرت فاطمه و امامان - نام قدیم یمن
- ۲- مورد اعتماد - سیاهگر - به یغما بردن
- ۳- سه ششم پانزده - اولین اداره حقوقی که رسیدگی مقدماتی به جرائم را انجام می‌دهد - خواب خوش
- ۴- به معنی مرابا و سخنان بیهوده است - نماد لاغری - تنبک - جفت ماده
- ۵- غوزه پنبه - ورزش چوبدستی
- معروف‌ترین حکمران غزنوی و هم‌عصر فردوسی
- ۶- بر جوانان غیب نیست - سازمان خواباب و کشاورزی ملل متحد - هر فصل از کتاب
- ۷- خاشاک - مهاجم تیم ملی فوتبال ایران - از وسایل مسافرتی قدیم
- ۸- واحدی برای خرید و فروش نفت - یکی پس از دیگری آمدن - جای نماز
- ۹- ظرف آبخوری - گفتار متنی را گویند که برای بخشی از خیر نگارش می‌شود - آندوه
- ۱۰- پدر آذری - همسر فرعون دوره حضرت موسی - از نام‌های امام علی(ع)
- ۱۱- جانشین تیمور - نصف چیزی - ترک استخوان
- ۱۲- ناچیز - قطعی برای سکه - مدافع فوتبال - نمک سازگار با غده تیروئید
- ۱۳- جامه - رئیس پاسپانان - زمان زودگذر
- ۱۴- مار آذری - بیدار - زادگاه شیخ عطار نیشابوری
- ۱۵- فتنه‌ها - کوه معروف نزدیک تهران

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خدیجه کریم مادر شهید حسین طاهری

دل خانواده شهدا را نشکنید!

صغری خیل فرهنگ

قرار بر این است که این بار هم شش‌نویس روایتی دیگر از خانواده شهیدی باشیم. مدافعی دیگر برای اسلام و قرآن، مدافعی دیگر برای اعتلای پرچم ایران اسلامی. مبارزی انقلابی از همین کوهه پس کوه‌های شهر پر هیاهو میان تهران - شهید حسین طاهری در عملیات رمضان سال ۱۳۶۱ آسمانی شد تا این روزها مادر راوی بودن‌ها و نبودن‌هایش باشد. مادری که وقتی برای دریافت عکس شهیدش تماس گرفتیم متوجه شدیم در بیمارستان است و در بستر بیماری. آنچه در پی می‌آید روایتی مادرانه است از زندگی تا شهادت یکی دیگر از فرزندان خمینی کبیر.

رزق حلال

من خدیجه کریم هستم متولد ۱۳۱۹ مادر پنج فرزند؛ یک دختر و چهار پسر. پدر بچه‌ها کارش ساختمان‌سازی بود. حسین فرزند اول خانسه‌ام بود که در نهایت افتخار شهادت را نصیب خودش کرد. همسرم مزد دستان هنرمند خود را می‌خورد و توجه زیادی به پرداخت خمس و زکات داشت. راهی در زمختش که رزق حلال را به خانه می‌آورد و آن را در عاقبت بخیری بچه‌ها مؤثر می‌دانست. از همان سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، همسرم فعالیت انقلابی داشت. از حسین در اولین مرثیه حضورش در جبهه سال ۱۳۴۲. زحمات زیادی را متقبل شد تا اینکه فرزندانم هم با راه امام خمینی (ره) در روند عملیات رمضان حسین، حسینی شد و به شهادت رسید. دوستش مجروح می‌شود حسین برای کمک به او می‌رود که ترکش خمپاره به شقیقه‌اش می‌خورد و او هم کربلایی می‌شود.



من خدیجه کریم هستم متولد ۱۳۱۹ مادر پنج فرزند؛ یک دختر و چهار پسر. پدر بچه‌ها کارش ساختمان‌سازی بود. حسین فرزند اول خانسه‌ام بود که در نهایت افتخار شهادت را نصیب خودش کرد. همسرم مزد دستان هنرمند خود را می‌خورد و توجه زیادی به پرداخت خمس و زکات داشت. راهی در زمختش که رزق حلال را به خانه می‌آورد و آن را در عاقبت بخیری بچه‌ها مؤثر می‌دانست. از همان سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، همسرم فعالیت انقلابی داشت. از حسین در اولین مرثیه حضورش در جبهه سال ۱۳۴۲. زحمات زیادی را متقبل شد تا اینکه فرزندانم هم با راه امام خمینی (ره) در روند عملیات رمضان حسین، حسینی شد و به شهادت رسید. دوستش مجروح می‌شود حسین برای کمک به او می‌رود که ترکش خمپاره به شقیقه‌اش می‌خورد و او هم کربلایی می‌شود.

من خدیجه کریم هستم متولد ۱۳۱۹ مادر پنج فرزند؛ یک دختر و چهار پسر. پدر بچه‌ها کارش ساختمان‌سازی بود. حسین فرزند اول خانسه‌ام بود که در نهایت افتخار شهادت را نصیب خودش کرد. همسرم مزد دستان هنرمند خود را می‌خورد و توجه زیادی به پرداخت خمس و زکات داشت. راهی در زمختش که رزق حلال را به خانه می‌آورد و آن را در عاقبت بخیری بچه‌ها مؤثر می‌دانست. از همان سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، همسرم فعالیت انقلابی داشت. از حسین در اولین مرثیه حضورش در جبهه سال ۱۳۴۲. زحمات زیادی را متقبل شد تا اینکه فرزندانم هم با راه امام خمینی (ره) در روند عملیات رمضان حسین، حسینی شد و به شهادت رسید. دوستش مجروح می‌شود حسین برای کمک به او می‌رود که ترکش خمپاره به شقیقه‌اش می‌خورد و او هم کربلایی می‌شود.

من خدیجه کریم هستم متولد ۱۳۱۹ مادر پنج فرزند؛ یک دختر و چهار پسر. پدر بچه‌ها کارش ساختمان‌سازی بود. حسین فرزند اول خانسه‌ام بود که در نهایت افتخار شهادت را نصیب خودش کرد. همسرم مزد دستان هنرمند خود را می‌خورد و توجه زیادی به پرداخت خمس و زکات داشت. راهی در زمختش که رزق حلال را به خانه می‌آورد و آن را در عاقبت بخیری بچه‌ها مؤثر می‌دانست. از همان سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، همسرم فعالیت انقلابی داشت. از حسین در اولین مرثیه حضورش در جبهه سال ۱۳۴۲. زحمات زیادی را متقبل شد تا اینکه فرزندانم هم با راه امام خمینی (ره) در روند عملیات رمضان حسین، حسینی شد و به شهادت رسید. دوستش مجروح می‌شود حسین برای کمک به او می‌رود که ترکش خمپاره به شقیقه‌اش می‌خورد و او هم کربلایی می‌شود.

من خدیجه کریم هستم متولد ۱۳۱۹ مادر پنج فرزند؛ یک دختر و چهار پسر. پدر بچه‌ها کارش ساختمان‌سازی بود. حسین فرزند اول خانسه‌ام بود که در نهایت افتخار شهادت را نصیب خودش کرد. همسرم مزد دستان هنرمند خود را می‌خورد و توجه زیادی به پرداخت خمس و زکات داشت. راهی در زمختش که رزق حلال را به خانه می‌آورد و آن را در عاقبت بخیری بچه‌ها مؤثر می‌دانست. از همان سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، همسرم فعالیت انقلابی داشت. از حسین در اولین مرثیه حضورش در جبهه سال ۱۳۴۲. زحمات زیادی را متقبل شد تا اینکه فرزندانم هم با راه امام خمینی (ره) در روند عملیات رمضان حسین، حسینی شد و به شهادت رسید. دوستش مجروح می‌شود حسین برای کمک به او می‌رود که ترکش خمپاره به شقیقه‌اش می‌خورد و او هم کربلایی می‌شود.

بدانید که جنگ تمام نشده است

صبح روز قبل از اینکه خبر شهادتش را به ما بدهند، برای خواندن نماز عید فطر آماده می‌شدم. جس و حال خوبی نداشتم و دل گرفته بودم. بعد از نماز به خانه آمدم. فرادای آن روز داشتم خانه را تمیز می‌کردم تا برای مراسم شش‌سری خوران یکی از فامیل‌ها که قرار بود در منزل ما برگزار شود، آماده کنم. با خادم گفتم نکنند من این خانه را برای عروسی تمیز می‌کنم خانه عزا شود. دلم عجیب شور می‌زد. انگاهان زنگ تلفن به صدا در آمد. آقای سرخ همسرم را گرفت. پدر حسین سر کار رفته بود. بعد از کمی تعلل به من گفت که حسین مجروح شده و در بیمارستان بستری است. دیگر حال خود را نفهمیدم و دو تا از بچه‌ها را برداشتم و با خودم بردم. تا رسید بعد برادرشورم رفت دنبال همسر. تا رسید کرده بود. حسین شهادت را دوست داشت. محل خدمت سربازی‌اش در کرمان بود. بعد از نسپیل و زلزله‌ای که در طیس اتفاق افتاد، حسین خسته و خاکی آمد خانه. با لباس نظامی‌اش آمده بود، سرخ لباس‌های خودش را گرفتیم گفت آنجا نیاز داشتند دادم به آنها تا استفاده کنند. حسینم درسخوان بود و مودب. همه چی تمام بود. به من و پدرش خیلی احترام می‌گذاشت. تا من نمی‌نشستم

		۹	۵						
					۳	۷	۹		
۸		۳	۶						
						۱	۷		
			۶				۵		
						۱	۷		۴
									۸
								۸	۹
							۱	۳	

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۷۷۲

ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا